



هجرت علماء شیعه از جبل عامل به ایران

پدیدآورده (ها): آلبرت حورانی؛ اسعدی، مرتضی
میان رشته ای :: کیهان فرهنگی :: آبان 1365 - شماره 32
از 13 تا 16
آدرس ثابت: <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/18100>

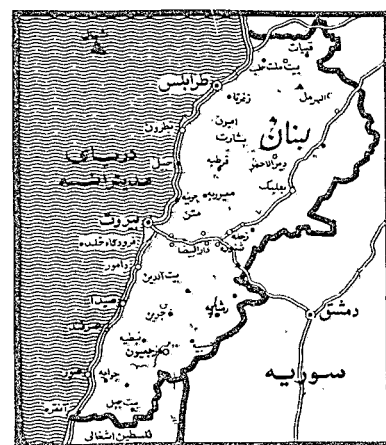
دانلود شده توسط: رسول جعفریان
تاریخ دانلود: 31/02/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تالیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



هجرت

علمای شیعه

ز جبل عامل

به ایران

نوشته آلبرت حورانی
ترجمه مرتضی اسعدی

علمای شیعه جبل عامل، که ناحیه‌ای است کوهستانی در لبنان جنوبی که از صیدا تا صور گسترده است. مدعی‌اند که جامعه شیعی ایشان از تمام جوامع شیعی دیگر کهنتر است. آنان تأسیس جامعه شیعه جبل عامل را به ابودر، صحابی پیامبر اکرم، که از نخستین حامیان دعوی خلافت و جانشینی حضرت علی بعد از پیامبر بوده، نسبت می‌دهند. مشهور است که ابودر از مدینه به دمشق رفته، و از آنجا به نواحی حومه بلادشام، یا به مفهوم موسع جغرافیایی سوریه (ی کنونی)، تبعید شده بوده است. امروزه در روستای میس الجبل مسجدی با نام ابودر برپاست.^۲

اما واقع امر این است که در باره سرآغاز بسط و انتشار تشیع در این ناحیه اطلاع چندانی در دست نیست. احتمالاً آنگاه که خاندان شیعی حمادی (یا حمادیان) در حلب فرمانروایی می‌کرده‌اند، و متعاقب این ایام که بخش اعظم این کشور در امپراتوری فاطمیان ادغام شده بوده، اکثریت مسلمانان سوریه، شیعه بوده‌اند. شواهدی که از اقوال برخی سیاحان آن عصر در دست است، این احتمال را تأیید می‌کند. ناصر خسرو، که در سال (۴۲۹ق/۱۰۴۷م) از صور می‌گذشته، گفته است که اکثریت مردم این ناحیه شیعه، ولی قاضی آن سنی بوده است. ابن جبیر در سال (۵۸۰ق/۱۱۸۴م) نوشته که [در آن ایام] در مملکت دمشق شمار شیعیان که شامل گروه‌های مختلف امامی، رافضی، زیدی، اسماعیلی و نصیری می‌شده، بیش از اهل سنت بوده است. نیم قرن بعد، یاقوت بن عبدالله در معجم البلدان خود از این بطلان نقل کرده که وی در اواسط قرن پنجم، یازدهم از حلب دیدن کرده و نوشته که فقهای آنجا فتاوی خود را براساس فقه یا مذهب امامی صادر می‌کرده‌اند. در معجم زندگینامه رجال شیعه نیز نام برخی از علمای شیعه حلب در این دوره مذکور است.^۶

فتح سوریه به دست صلاح‌الدین و فرمانروایی نخستین حکام ایوبی و بعد از ایشان سلطه ممالیک، این اوضاع را دیگرگون ساخت. هدف لشکر کشیهای نظامی ممالیک در ناحیه کسروان در لبنان شمالی، که در سالهای (۶۹۲ق/۱۲۹۲م) و (۷۰۰ق/۱۳۰۰م) کمابیش ناموفق، ولی در سال (۷۰۵ق/۱۳۰۵م) کاملاً پیروزمنده بود، بیشتر سرکوب گروه‌های افراطی‌تر و آشتی‌ناپذیرتر شیعه، یعنی اسماعیلیه و نصیری، بود تا انقیاد شیعیان امامی اثنی‌عشری، زیرا ناسازگاری اسماعیلیها و نصیریها که در آن ایام نیز همچون امروز در مجاورت سواحل مدیترانه زندگی می‌کردند، سبب شده بود که ممالیک آنان را منشأ و منبع [عمده] تهدید سیاسی و دینی تلقی کنند. ابن تیمیه فتوایی علیه آنان صادر کرده، و خود نیز شخصاً در لشکر کشی سوم [ممالیک] شرکت جسته بود. در این میانه شیعیان امامی نیز آماج فشارها و تضییقات گوناگون واقع شدند. مرزبندی میان سنیها و شیعیان که تا این ایام آنچنان اکید و استوار نبود، تدریجاً بسیار شدت و قوت یافت، و بدیهی است که در چنین شرایطی بسیاری [از شیعیان] برای همسازی [ناگزیر] با دین ملوک و مذهب ممالیک پابرمذهب سابق گذاشتند و از این مرز گذشتند.

بدین ترتیب، در آستانه قرن هشتم، چهاردهم احتمالاً دیگر اکثریت مسلمانان سوریه شیعه نبوده‌اند. در این ایام دیگر شیعیان بخش معتناهی از سکنه مسلمان سوریه شمالی را تشکیل نمی‌دادند، اما کماکان در دمشق، که یکی از مهمترین زیارتگاههای شیعه، یعنی مرقد حضرت سیده زینب را در خود داشت، حضور داشتند. از این ایام به بعد شیعیان عمدتاً در همان مناطقی که امروزه نیز همچنان در آنها ساکن‌اند، تمرکز و اسکان یافتند؛ یعنی نصیریها در منطقه لاذقیه، و اسماعیلیها در دو گروه کوچک،

دروزها در نیمه جنوبی لبنان، و امامی‌ها در جبل عامل و دره بقاع.

این سنت نیرومند تحصیل معارف شیعی، علی‌رغم همه گرفتاریها و گرفت و گیرهای هزار چند گاهی، همچنان در شهر-بازارهای کوچک و روستاهای این نواحی ادامه یافت. درباره مدارس و علمای [شیعی] جبل عامل پیش از قرن ششم، دوازدهم چندان اطلاعی در دست نیست، اما بعدها روی‌وروال حفظ و تداوم این سنت در این منطقه چهره روشنتری می‌یابد. در برخی از شهرها و روستاهای جبل عامل خانواده‌هایی از علمای شیعه بوده‌اند که این سنت را پشت به پشت و از پدر به فرزند منتقل کرده، و تدریجاً طبایع معارف شیعی از جاهای دیگر نیز پیرامون ایشان گرد آمده‌اند. با همه این احوال، ظاهراً در این منطقه، مدارس دینی بزرگی که از موقوفات مستمری برخوردار بوده باشند به وجود نیامده بوده است.^۷

برخی از مهمترین این خانواده‌ها در شهرهایی برکناره راههای بازرگانی‌ای که از دمشق می‌آمده، زندگی می‌کرده‌اند. مشغره و جزین- که در آن ایام شهری شیعه‌نشین بوده ولی بعدها مسیحیان مارونی در آن اسکان یافته‌اند- برکناره راه اصلی دمشق به صیدا واقع بوده، و راهی که به سمت جنوب به جلیل می‌رفته نیز از حوالی مشغره می‌گذشته است. کرک نوح که از مهمترین مراکز علوم [شیعی] بوده، در جانب شمال، دره بقاع، برحاشیه یکی از دو جاده اصلی دمشق به بعلبک قرار داشته است، این شهر در عهد ممالیک، مرکز اداری ناحیه بقاع‌العزیزی بوده، و مسجدی در آن، در محلی که مدفن نوح پنداشته می‌شده، برپا بوده است که مدرسین و طلاب علوم دینی و قاریان قرآن مجید با برخورداری از عطایا و موقوفات سلطان ممالیک در آن گرد آمده بوده‌اند. سایر مراکز علوم [شیعی] نظیر نبطیه، جبع و میس الجبل، برحاشیه راههای کم‌اهمیت‌تری قرار داشته و چندان بزرگتر از یک روستا نبوده‌اند.^۸

در مورد چگونگی استمرار یک سنت نیرومند علمی در نواحی فقیر روستایی، بدون حمایت حکام یا شهرهای بزرگ، لازم است بیشتر توضیح بدهیم. قوت اعتقاد و ایمانی که همواره شیعیان علی تا حدودی به واسطه سلاله او، و نیز وجود شهرهای مقدسه [شیعی] عراق، بدان ممتاز بوده‌اند، دورادور در این پدیده مؤثر بوده است. علاوه بر این، دو عامل یا دلیل دیگر نیز در این میانه می‌توان برشمرد. نخست دورافتادگی نسبی جبل عامل از مراکز قدرت، سطح معیشت نازل و بالاخره فقر منابع [اقتصادی] آن، که همگی سبب می‌شده‌اند حکام شهرهای بزرگ، مادام که مردم این ناحیه مایه و منشأ تهدید سیاسی‌ای نبوده‌اند خود را برای تصرف یا کنترل مستقیم آن به دردمر نیاندازند. و مآلاً، در ایامی که کنترل مستقیمی از جانب حکام مزبور بر این ناحیه اعمال نمی‌شده، این ناحیه توسط اربابان محلی‌ای اداره می‌شده است که برخی از آنان شیعه بوده‌اند و لذا می‌توانسته‌اند از هم مذهبان خود حمایت و پشتیبانی کنند. در حوالی قرن هشتم، چهاردهم دست کم یکی از مشهورترین این خاندانهای [شیعی] فرمانروای جبل عامل، یعنی خاندان علی‌الصغیر- از اسلاف خاندان برجسته اسعد فعلی- همچنان در این ناحیه حضور داشته است.^۹

پرت افتادگی جغرافیایی این ناحیه و حمایتهای خانواده‌های برجسته [شیعی] آن نه تنها سبب تداوم و استمرار یک سنت شیعی در این ناحیه گردید که هنوز هم پابرجاست، بلکه باعث جلب و جذب شیعیان امامیه از سایر بخشهای سوریه به این ناحیه نیز شد. محسن الامین العاملی، مورخ معاصر تاریخ جبل عامل و علمای [شیعی] آن خاطر نشان کرده که احتمالاً در این ایام علمای شیعه حلب و دمشق نیز در جبل عامل پناه

می‌جسته‌اند. وی به عنوان شاهی برای مدعا یادآور می‌شود که نخستین عالم [شیعی] بزرگ این ناحیه، یعنی شمس‌الدین محمد بن مکی، برخلاف علمای بعدی جبل عامل، اجازه خود را از مدرسین محلی نگرفته بوده، بلکه در محضر علمای شیعی عراق و جاهای دیگر تلمذ و تحصیل کرده بوده است.^{۱۰}

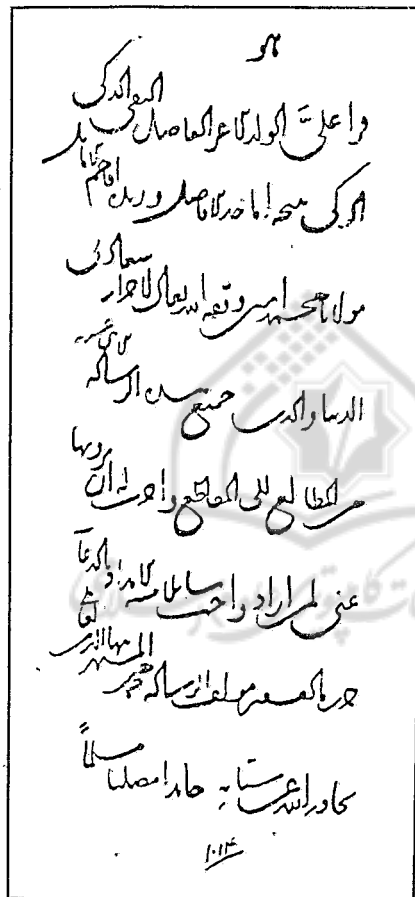
دلیل دیگر تداوم علوم و تعلیمات شیعی در جبل عامل را احیاناً می‌توان در فقدان تمایز فاحش میان سنتهای علمی سنی و شیعی جست. رابطه میان این دو سنت به نحوی ظریف در مرز تساهل و تعذیب برقرار بوده است. بدین معنا که گرچه همواره احتمال تعقیب و آزار و گرفت و گیر وجود داشته، اما در عین حال امکان استفاده و علم آموزی علمای سنی و شیعی از یکدیگر نیز فراهم بوده است؛ دامنه نفوذ و تأثیر نهضت اصولی‌گری، که توسط نجم‌الدین جعفر الحلی، معروف به محقق اول (۱۲۰۵/۶۰۲ - ۶۷۶ ق/ ۱۲۷۷ م) آغاز شده و بعد از وی توسط جمال‌الدین حسن ابن‌المطهر الحلی، معروف به علامه (۶۴۸ ق/ ۱۲۵۰ م - ۷۲۶ ق/ ۱۳۲۵ م) ادامه یافته بود، از جامعه شیعه فراتر رفت. این مشرب بر ضرورت تفسیر سنتهای امامیه بر اساس اصول منطقی، و ملاً استنتاج مجموعه‌ای از احکام فقهی از آنها، تأکید داشت. این نحوه تفسیر و استنتاج متضمن جمع‌آوری احادیث منسوب به ائمه، تحقیق در وثاقت و قابلیت اطمینان راویان و ناقضان آن احادیث، استنتاج نتایجی از احادیث مزبور و سرانجام تنظیم و تنسیق قواعدی بود که بنابر آنها بایستی نتایج مزبور را از آن احادیث استنتاج نمود. علمای شیعی پیرو این مشرب، تدریجاً بر آن شدند که به تفحص در احادیث جامعه خود محصور نمانند، بلکه در هر جای دیگری که بتوانند، اعم از آن که نزد خاصه باشد یا عامه و شیعی باشد یا سنی، در پی تحصیل علم حدیث و شناخت اصول استنتاج فقهی بر آیند. از سوی دیگر متدلوژی یا اسلوب و روش علامه نیز عمیقاً در این تیمیه، که علی‌ای حال ردیتهای بر منهای الکرامه علامه حلی نوشته بود، تأثیر نهاد.^{۱۱}

مصادیقی از ارتباط میان علمای سنی و شیعه و نیز حضور مستمر سایه تهدید و تعقیب بر سر علمای شیعه را می‌توان در سوانح زندگی و نحوه مرگ دوتن از علمای شیعه جبل عامل که به شهید اول و شهید ثانی معروف‌اند، مشاهده کرد. شهید اول، شمس‌الدین محمد بن مکی (۷۳۴ ق/ ۱۳۳۳ - ۷۸۶ ق/ ۱۳۸۴ م) که از اهالی جزین بود و نزد فخرالدین، فرزند علامه حلی، و سایر علمای عراق، که پنج سال در آنجا اقامت داشت، تحصیل کرد و سپس برای ادامه تحصیل نزد علمای اهل سنت راهی مکه، مدینه، بغداد، دمشق، اورشلیم و حبرون گردید.

شمار کسانی را که وی نزد آنان تحصیل و تلمذ کرده تا چهل نفر ذکر کرده‌اند. وی، بنابر مشرب اصولی خویش، مهمترین اثرش را به توضیح و تبیین روشها و قواعد استنتاج احکام فقهی، بر پایه آنچه از اصول فقه در نزد شیعه و سنی فرا گرفته بود، اختصاص داد. وی معتقد بود که فتاوی فقهی را باید علمای صالح صادر کنند، و مسلمانان مؤمن نیز باید این فتاوا را از آنان بخواهند نه از فقهای منصوب حکام جائز. این تأکید وی بر نقش عالم در جامعه، احیاناً تا حدودی ناشی از وضع شیعیان در بلاد الشام در عصر وی بوده، که همان گونه که گفته شد از تعدی و تعرض صاحبان قدرت دور افتاده بودند. وی مکرراً به دمشق سفر می‌کرد و در آنجا تدریس می‌نمود، ولی همین امر که او ناگزیر بوده از شدت تقیه کتب شیعی را شبانه به شاگردان خود درس بدهد حاکی از محدودیت فعالیت‌های شیعی در آنجا بوده است. سرانجام نیز علی‌رغم همه احتیاطها و مراقبتهایی که می‌کرد، به واسطه اتهاماتی که معاندان و بدخواهانش بر او وارد

کردند و مفتی مالکی دمشق نیز بر آن صحنه نهاد، توسط حاکم دمشق زندانی شد و آخر الامر مقتول گردید.^{۱۲}

شهید ثانی، زین‌الدین بن نورالدین علی (۹۱۱ ق/ ۱۵۰۶ م - ۹۶۶ ق/ ۱۵۵۸ م)، در خانواده‌ای از اهالی جبع چشم به جهان گشوده بود. جد اعلا، و پدر و پدر بزرگ او همگی از علمای دین بودند، و یکی از اجداد وی نزد علامه حلی تلمذ کرده بود. وی در شرحی که از حوادث و سوانح ایام جوانی زندگی خود نگاشته و تذکره نویسان در شرح احوال او آورده‌اند، گفته که سفرهایش همه در طلب علم بوده است. نخست در جبع نزد پدرش شروع به آموختن کرد، و آنگاه به تلمذ در محضر نورالدین علی بن عبدالعالی مشهور در میس برآمد. و بالاخره تحصیلات و طلبگی خود را در کرک نوح ادامه داد. بعد از آن از این ناحیه پا فراتر گذاشت. ابتدا راهی دمشق شد و در آنجا علاوه بر تحصیل فقه، به آموختن طب، نجوم، و حکمت اشراق



نمونه خط بهاء‌الدین محمد، مشهور به شیخ بهائی

پرداخت، سپس به قاهره رفت و به تفاوت نزد شانزده تن از علمای اهل سنت کار کرد. وی این ایام را صرف تحصیل حدیث، فقه مکاتب چهارگانه اهل سنت، و سایر معارف [دینی] نمود.

او سرانجام به قصد آن که از حکومت عثمانی حکمی برای تدریس در یک مدرسه سنی بگیرد به استانبول رفت، در مدرسه نوریه بعلبک به وی اجازه تدریس داده شد، و گفته‌اند که وی در این مدرسه [فقه] هر پنج مذهب فقهی اسلام، یعنی چهار مکتب و مذهب اهل سنت به علاوه [فقه] امامیه را درس می‌داده است.

اما بعد از پنج سال سرانجام به جبع بازگشت، و بقیه عمر خود را در آنجا صرف تعلیم و تعلم و تألیف نمود. گفته شده که وی نخستین کس از علمای متأخر شیعی بوده است که به نحوی منظم و منتظم با استفاده از روشها و اصطلاحات متخذ از علمای اهل سنت، آثاری درباره روایت حدیث تألیف کرده است.

تذکره نویسانی که ترجمه احوال او را آورده‌اند،

گفته‌اند که آوازه او آن قدر بالا گرفت که به گونه سلطان عثمانی رسید، و او را بر آن داشت تا برای آن که بتواند درباره مذهب امامی با [یکی از] علمای برجسته این مذهب مباحثه کند، نهانی مأموری جهت آوردن وی به استانبول گسیل دارد. مأمور اعزامی پس از آن که به بعلبک رسید، دریافت که زین‌الدین به قصد حج آنجا را ترک کرده، و لذا به حجاز رفت و او را خود به استانبول برد. در باره این که از آن پس چه داد، روایات مختلفی هست. بنابر یکی از این روایات مأمور مزبور، به گمان این که خود بدرستی خواسته نیت واقعی سلطان را دریافته، پیش از رسیدن به استانبول زین‌الدین را به قتل رسانید، اما سلطان [که در واقع و برخلاف گمان مأمور اعزامی چنین نیت نداشته] از این خودسری بشدت متغیر و برآشفته شد و دستور داد که مأمور را بکشند. بنابر روایت دیگر او استانبول رسیده، و در آنجا برخی از علمای سنی عا او توطئه کردند و به وزیر اعظم سلطان گفته‌اند که مدعی اجتهاد است، و آنچه که وی می‌آموزد کفر است بدین ترتیب او را به دستور وزیر اعظم و بدون آن که سلطان را در جریان بگذارند، به قتل می‌رسانند.^{۱۳}

این سنت علمی روستایی [شیعی] به لحاظ محرومیت از حمایت حکام و دست نیافتن به ثروتهای شهری، حتی اگر به سبب حوادث و رویدادهای یک کشور دور دست [یعنی ایران] هم نمی‌بود، به هر حال روزی زوال می‌یافت. همچنان که سنت علمی درویش نصیری سرانجام زوال یافت. باری، با توسعه استیلا صفویه از جانب شمال غربی ایران به طرف داخل مرکز این کشور، و حتی چند صباحی تا عراق، آن افراطی شیعی رایج در میان افراد قبایل ترکمنی سپاهیان آنان را تشکیل می‌دادند به صورت منتهی تهدید و مخاطره بالقوه‌ای برای این خاندان، که ناگزیر بود دست به دامان مردم شهرهای ایران و خصوصاً آنانی بشود که سنت اسلامی شهری نیرومندی داشت در آمد. اعلام مذهب امامیه «اثنی عشری» به عنوان مذهب رسمی امپراتوری صفوی، توسط شاه اسماعیل احیاناً به قصد آن بود که راه اوسطی در میانه افراد تفریط بگشاید، جلوی زیاده‌رویها و بی‌اعتدالیها پیروان خود را بگیرد، و بالاخره پایه و اساسی بر مشروعیت بخشیدن به سلطه و حکومت خود و خاندان خود تدارک ببیند.

[اما] اگر قرار بود که تشیع، مذهب [رسمی] این امپراتوری باشد، و بر مبنای و در مساجد تبلیغ گردد در مدارس تدریس شود، و در محاکم مبنای عمل قرار گیرد، بناگزیر بایستی معلمانی برای ابلاغ و تبلیغ این مذهب و فقهایی برای تعیین و اجرای احکام آن وجود می‌داشتند و در آن ایام چنین معلمان و فقهایی بنده درخود ایران یافت می‌شدند. البته گروههای کوچک شیعی‌ای در خراسان، عراق عجم و جاهای دیگر بود ولی رجال و اعیان شهرهای بزرگی که به خدمت صف درآمده بودند، علی‌رغم رواج گسترده «اشکالی تقوای درونی از نوع شیعی» در میانشان، عمدتاً شیعه نبودند.^{۱۴}

سیر توسعه تشیع در ایران کند بود و در اوایل شاه اسماعیل و جانشین او، شاه طهماسب، برای تجزیه و تقویت علمای [شیعه] ایران، علما [ی شیعه] را کشورهای عربی زبان - یعنی عراق، بحرین و جبل عامل - به این کشور آورد.

نخستین عالم [شیعی] برجسته‌ای که از جبل عامل به ایران آمد، و نیز از جهاتی پرنفوذترین ایشا نورالدین علی بن حسین الکرکی (۸۷۰ ق/ ۱۴۶۵ تا ۹۴۰ ق/ ۱۵۳۴ م) بود. وی در خانواده از علما [ی شیعه] چشم به جهان گشود، و در کرک نزد زین‌الدین علی بن هلال الجزائری و علمای دینگ که در راستای خط فکری شهید اول بودند، تحصیل

کرد، ۱۵ و ملاً جوهره سنت نهضت اصولی را به میراث برد. وی از کرک نوح به مصر، و از آنجا به شهرهای مقدسه عراق رفت، و در همانجا صیت و شهرت او آن قدر فزونی یافت که شاه اسماعیل از او دعوت کرد تا به دربار وی برود، او نیز این دعوت را اجابت کرد و چند صیاحی به ایران آمد، و بعداً در عهد شاه طهماسب که مقامات رسمی و عطایایی در اختیار وی گذاشت، مدت طولانی‌تری در این کشور زندگی کرد.^{۱۶}

این تنها قلت عدد علمای شیعه خارجی در ایران نبود که به خدمت گرفتن کرکی و نظایر او را از نظر خاندان جدیدالتاسیس صفوی ارزشمند می‌ساخت. مسئله مهمتر این بود که به خدمت گرفتن علمای شیعه خارجی، که علقه وریشه‌ای در جامعه شهری ایران [آن یام] نداشتند، از نظر این قدرت جدید التاسیس که هنوز قوام چندانی نیافته بود، بسیار مطمئن‌تر از توسل و تکیه بر علمای شیعی بومی ای بود که با طبقات ممتاز شهرهای ایران منافع مشترکی داشتند. حتی از این هم مهمتر آن بود که کرکی حامل سنتی از طریق اساتید خود بود که متضمن تأکید بر نقش [ووظیفه] علما به عنوان نگاهبانان شریعت و جانشینان امام [معصوم] بود، به علمای صالح اجازه می‌داد اجتهاد کنند و بنا بر روشهای معتبر استنباط و استنتاج نتایج مطلوب مورد نظر را از منابع [فقهی] استخراج نمایند. کرکی مدعی بود که مجتهد در بیان احکام فقهی نایب امام [معصوم] غایب است، و در آثار وی نمونه‌هایی از احکام لاثم و موافق با منافع خاندان صفویه مشهود است. او معتقد است که مسلمانان می‌توانند حتی در غیبت امام، از طرف حاکم خراج را جمع‌آوری کنند، و سهمی را که او در آن دارند از وی بگیرند، و نماز جمعه را، ولو آن که امام [معصوم] نباشد تا آن را امامت کند، بر پا آرند. این احکام و آموزه‌ها در جهت قبول و قبولاندن سلطه صفویه بود و به ایشان نوعی مشروعیت می‌داد، لذا شاه طهماسب نیز به نوبه خود کرکی را به عنوان نایب امام [معصوم] و خاتم المجتهدین که مسئولیت حفظ شریعت را برعهده دارد، پذیرفت.^{۱۷}

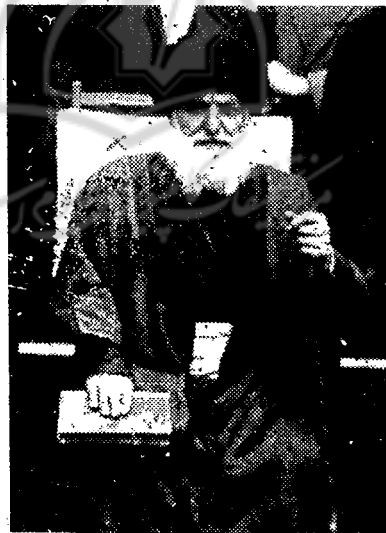
راهی را که کرکی گشوده بود دیگران در طول قرن هم ونیمه اول قرن یازدهم ادامه دادند. البته، همان گونه که سعید ارجمند نشان داده، علمای شیعه‌ای که از تاج، چه از جبل عامل و چه از بحرین، به ایران کوچیده بودند، هیچ‌گاه نتوانستند همه مقامات عالی را در تشکیلات مذهبی این کشور قبضه کنند. مقام منصب صدر [یا صدارت]، که موقوفات را تحت کنترل بود داشت، و نیز فتاوی مهم، عمدتاً در اختیار و برعهده رانیه بود، و همچنین که در امپراتوری عثمانی، راین کشور نیز گرایشی به واگذاری این مقامات اختیارات به قبضه خانواده‌های [بومی] معینی که در سینه‌های علوم دینی، زعامت شهری و خدمت دولتی رسمی سنت و سابقه‌ای داشتند، محسوس بود. با این حال، علمای مهاجر به منصب شیخ الاسلامی در شهرهای بزرگ، وعظ و تبلیغ در مساجد و تدریس در مدارس برگزیده می‌شدند و به هر حال می‌توانستند ش مهمی در اشاعه آموزه و آیین معتدل و مستوئل یعنی در میان مردم ایران ایفا کنند.^{۱۸}

در مورد سایر گروههای مهاجر [شیعه] در سایر اطراف این کشور نیز وضع بدین قرار بود که اگر کسانی ایشان موقعیت و اعتباری کسب می‌کردند نتوانستند بقیه اعضای خانواده، یا وابستگان نه نواده خود را به این سرزمین بیاورند و تحت حمایت و بگیرند.

ظاهراً شمار قابل ملاحظه‌ای از علمایی که از جبل عامل به ایران کوچیده بودند، از اعضا و وابستگان سبی و یا سببی چند خانواده معدود بودند، و یا این که نشان علائق و روابط استاد و شاگردی برقرار بود. از سنین رو اعقاب و وابستگان کرکی تا سالها همچنان

نقش و نفوذ معتنابهی در حیات [مذهبی و سیاسی] ایران داشتند؛ فرزند وی، عبدالعالی رانیز شاه صفوی به عنوان اعلم المجتهدین عصر خود پذیرفته بود.^{۱۹} خانواده شهید ثانی نیز بعدها به ایران آمدند اما پسر وی، حسن، در جبع ماند، و در آنجا یکی از مهمترین متون درسی فقهی، یعنی معالم الدین را به رشته تحریر کشید. فرزند حسن، محمد، ابتدا نزد پدر خود، و سپس نزد علمای اهل سنت در دمشق تحصیل کرد، و آنگاه به مکه و از آنجا به کربلا رفت. علی، فرزند محمد، بعد از رفتن پدرش به مکه در جبع ماند و در همانجا و نیز در کرک نوح به تحصیل پرداخت، و بالاخره به ایران آمد و در اصفهان اقامت گزید.^{۲۰}

دو خانواده دیگر از علمای جبع نیز در ایران اهمیت و اعتبار یافتند. عزالدین حسین بن عبدالصمد الحارثی الهمدانی (۹۱۸ ق/۱۵۱۲ م - ۹۸۴ ق/۱۵۷۶ م) از شاگردان شهید ثانی بود و در نخستین سفر او، همراهش به استانبول رفت. وی در همان سالی که استادش به شهادت رسید به ایران آمد و چند صیاحی شیخ الاسلام شهر قزوین که اقامتگاه و مقر حکومت شاه طهماسب بود، شد. پس از فتح خراسان به دست صفویه، وی را بدانجا فرستادند و شیخ الاسلام هرات شد. پس از چندی رخصت خواست تاج بگزارد و دیگر به ایران بازنگشت، اما به موطن خود نیز نفوذ و در بحرین اقامت گزید و در همانجا نیز وفات یافت.^{۲۱} پسر معروفتر او، بهاءالدین محمد، مشهور به شیخ بهائی (۹۵۳ ق/۱۵۴۷ م - ۱۰۳۱ ق/۱۶۲۱ م) در بعلبک که پدرش در آنجا تدریس می‌کرد دیده به جهان گشود، و در همان اوان طفولیت همراه پدرش به ایران آمد، و در این سرزمین فارسی و عربی آموخت. او



السید محسن الامین العالمی

به هر دو این زبانها و در زمینه موضوعات متعدد، کتابهایی تألیف کرد. آثار او از شعر، ریاضیات، نجوم، تاجنگ مشهوری تحت عنوان کشکول، و کتابی به زبان فارسی در زمینه فقه را در برمی‌گیرد. وی مقامات و مناصب گوناگونی یافت، اما همچون پدرش از همه آنها چشم پوشید و با اقتضای فقر و قناعت به قصد تحصیل علم و اخلاص کمر به سفر بست، و تازمانی که دوباره به ایران بازگشت، سالها در خارج از این کشور به سر برد.^{۲۲}

تیره دیگری از علمای جبع از ذریه و اعقاب محمد بن علی الموسوی (۹۴۶ ق/۱۵۳۹ - ۱۵۴۰ م تا ۱۰۰۹ ق/۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ م)، نوه دختری شهید ثانی بود. وی در جبع زندگی کرد و کتاب مدارک الاحکام را در شرح شرائع الاسلام محقق نگاشت. فرزند او، حسین، نزد خودش تحصیل کرد، و سپس به ایران آمد و در محضر شیخ بهائی به تحصیلات خود ادامه داد. وی

در خراسان اقامت گزید، و شیخ الاسلام مشهد شد. و در مقام شریف، زیر گنبد بزرگ شرقی مرقد امام رضا به تدریس پرداخت.^{۲۳}

تیره دیگری از این علمای مهاجر از اخلاف نورالدین علی المیسی، استاد شهید ثانی، بودند. حنفی‌دو، لطف‌الله بن عبدالکریم (متوفای ۱۰۳۲ ق/۱۶۲۲ م) در جبل عامل دیده به جهان گشود ولی در همان اوان طفولیت همراه خانواده‌اش به مشهد رفت و در آنجا به تحصیل مشغول شد. وی در آن شهر مناصبی یافت و بعداً به اصفهان رفت و در مسجد مشهوری که شاه عباس اول به نام او ساخته بود - یعنی در مسجد شیخ لطف‌الله - به تدریس مشغول شد.^{۲۴} این علما بطور کلی متعلق به مکتب اصولی بودند، ولی یکی از ایشان مشرب فکری متفاوتی داشت. محمد بن حسن الحر العاملی (۱۰۳۳ ق/۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ م - ۱۱۰۴ ق/۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ م) در مشغره، و در خانواده‌ای از علمای این سرزمین دیده به جهان گشوده بود که مدعی بودند از تبار یکی از رجال مشهور تاریخ صدر اسلام یعنی الحارث بن یزید الریاحی بوده‌اند که از طرف فرماندار عراق برای بستن راه امام حسین به طرف کوفه اعزام شده بود، ولی با فرارسیدن زمان مقابله به وی پیوست، و در آخرین نبرد کربلا به شهادت رسید.^{۲۵} محمد الخر ابتدا نزد پدر و سایر اعضای خانواده خود تحصیل و تلمذ کرد، و آنگاه در محضر نبیره [یانتیجه] شهید ثانی و دیگرانی که تعالیم او را باز می‌گفتند، حاضر شد. سپس به ایران آمد و در مشهد تحت قبه امام رضا به تدریس مشغول شد. وی برخلاف اکثر علمای جبل عامل که به مشرب اصولی گرایش داشتند، به مکتب تجدید حیات یافته اخباری [گری] تمایل داشت. اینان به پای بندی شدید و التزام اکید به نص و ظاهر حدیث تأکید داشتند و از تکیه بیش از حد بر رأی و استنباط اجتناب می‌ورزیدند. مهمترین ماندگارترین اثر حر عاملی وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه است که مجموعه‌ای از احادیث مربوط به مسائل و موضوعات فقهی است.^{۲۶} خانواده وی نیز، همچون وابستگان سایر علمای کوچیده از جبل عامل، به ایران آمدند و به عنوان حاملان سنت علمی شیعی مناصب رسمی یافتند و در زمره نخبگان مذهبی ایران درآمدند. اما، با تمام این احوال، نوعی تفاوت و تمایز، نوعی تعلق به یاد و خاطره موطن اصلی [یعنی جبل عامل] و تفاخر و مباهات به جایگاه رفیع آن بلاد در تاریخ تشیع، همچنان در علمای کوچیده از جبل عامل و اخلاف ایشان مشهود و محسوس بوده است. فی‌المثل، اگر چه دست شستن شیخ بهائی از منصب رسمی‌اش در ایران و پای در رکاب سفر کشیدن او، تنها یک دلیل و انگیزه نداشته، اما خود او خاطره شکل و شیوه زندگی مألوف [در موطنش] را که از نظر او، خیلی بیشتر از عالم دربار بودن [در ایران] ارزش داشته، انگیزه این کار می‌دانسته است. وی از این بابت که نمی‌توانسته همچون شهید ثانی، که شبها باغبانی می‌کرده و روزهایش را صرف آموختن می‌ساخته و یا همچون شیخ علی میسی، معلم شهید ثانی، که خود برای گرم کردن حلقات تدریس شبانه‌اش هیزم جمع می‌کرده، زندگی کند. اظهار تأسف می‌کرده است.^{۲۷}

شیخ بهائی در خلال سفرهایش به زادگاه خویش، جبل عامل، بازگشت و به لحاظ شهرتی که نزد علمای سنی آن سامان داشت در یکی از معارج زندگینامه‌ای معتبر قرن یازدهم هجری، یعنی خلاصه الاثر [فی تراجم اعیان القرن الحادی عشر] محبی [یا محمد امین بن فضل الله بن محب الله بن محب السیدین محمد الحموی دمشقی الحنفی، متوفای سال ۱۱۱۱ ق] مقاله بلندی به ترجمه احوال او اختصاص یافت. بنابر آنچه محبی گفته، وی از قاهره، اورشلیم [یا قدس]، دمشق و حلب و بالاخره جبل عامل دیدن کرد. در این

دیدارها از وی به گرمی استقبال و تجلیل شد. اما اوجانب احتیاط را فرو نگذاشت. در جبل عامل مردم فوج فوج به دیدار او می آمدند، و این امر او را نگران کرد که مبادا سرباطن او فاش شود. بنابر روایتی، وی در حلب در خلال مباحثات کلامی، بطور خصوصی و پنهانی به یک شیخ سنی گفته بود: «من سنی و محب اصحاب رسول هستم. ولی چه می توانم کرد؟ سلطان ماشیعه است و علمای سنی را از دم تیغ می گذرانند.»^{۲۸}

حرعاملی علاقمندی اش به موطن مألوف [یعنی جبل عامل] را صریحتر از دیگر علمای کوچیده از آن ناحیه ابراز کرده است. معجم زندگینامه‌ای وی از علمای شیعه دو بخش دارد: بخش نخست آن، تحت عنوان **امل الامل فی تراجم علماء جبل عامل**، منحصرأ در شرح احوال و آثار علمای جبل عامل است، و بخش دوم آن در شرح احوال و آثار علمای سایر بلاد جهان تشیع. وی در مقدمه اش بر این کتاب، هشت دلیل برای تقدیم اوّلویّتی که برای علمای شیعه جبل عامل قائل شده، ذکر کرده است.^{۲۹}

دلیل نخست وی رجحانی است که هر کسی بر وی وطن خود قائل است، او در تأیید این دلیل احادیث معروف «حب الوطن من الایمان» و «من ایمان الرجل حبه لقومه» را نقل کرده است. در هفت دلیل دیگرش نیز کوشیده تا برای این رجحان طبیعی اش مبنایی عقلایی ارائه کند. تشیع جبل عامل کهنترین تشیع در جهان اسلام است:

در این بخش او نیز داستان رفتن ابوذر به جبل عامل را باز گفته است.

از این ناحیه علما و زهاد فراوانی برخاسته‌اند. از هیچ سرزمین دیگری علمای امامی بیشتر یا برجسته‌تری از علمای امامی جبل عامل برخاسته‌اند. روستایی در این ناحیه نیست که علمای امامی از آن سربرنیارده باشند؛ وی قول یکی از نویسندگان را بدین مضمون در این بخش نقل کرده که یک پنجم همه علمای امامی دوران متأخر از جبل عامل برخاسته‌اند. مقابر و مزارات پیامبران و علمای شیعه بسیاری در این ناحیه برجاست.

وی علاوه بر همه این استدلال‌ات، به سه آیه از قرآن کریم نیز استشهد کرده است که می‌توان آنها را تفسیراً ناظر بر جبل عامل یا بلاد شام که جبل عامل نیز جزئی از آن است، دانست. آیه اول، آیه‌ای از سوره مائده است که می‌فرماید: «یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التي كتب الله لکم». وی احادیثی را نقل کرده است تا با استناد به آنها نشان دهد که تعبیر الارض المقدسة در این آیه به بلاد شام اشاره دارد. دومین آیه مورد استشهد او نیز بخشی از آیه نخست سوره اسراء یعنی «سبحان الذي اسرى عبده ليلاً من المسجد الحرام الى المسجد الاقصا الذي باركنا حوله» است که تعبیر «مسجد الاقصا [یا اقصی]» در آن به ترتیبی که در تفاسیر متأخر معمول است، همان مسجد الاقصی در اورشلیم (یا بیت المقدس) تلقی شده، و لذا حوله (= اطراف آن را) نیز می‌توان ناظر بر همان نواحی ای دانست که جبل عامل نیز جزئی از آن است.^{۳۱} سومین آیه مورد استشهد نیز این آیه از سوره ع ابراهیم است که در آن حضرت ابراهیم به خداوند عرض می‌کند: «ربنا انی اسکت من ذریّتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا... و ارزقهم من الثمرات...»^{۳۲} وی در تفسیر این آیه نیز یکی از تفاسیر متداول متأخر را بدین مضمون نقل می‌کند: خداوند به جبرئیل دستور داد که بخشی از درّه اردن را برکند، هفت مرتبه با آن گرد حرم طواف کند، و آن را در جایی که امروزه هست، یعنی طائف، قرار دهد، و حاصل این به مکه انتقال یافته است. درّه اردن بخشی از بلاد شام است، و لذا این آیه نیز می‌تواند من جمله ناظر به جبل عامل تلقی گردد.

حرعاملی دست آخر روایتی از امام جعفر صادق را، به نقل از ابن بابویه و شهید اول، در تأیید مدعای خود ذکر می‌کند، ولی خود وی اذعان دارد که هیچ‌گونه مبنای منصوص معتبری در این مورد در دست نیست. روایت از این قرار است که امام صادق در پاسخ این سؤال که تکلیف پیروان ایشان در زمان غیبت امام دوازدهم چگونه خواهد بود؟ می‌فرماید که مردم ناحیه‌ای در بلاد شام- یعنی ناحیه شقیف و نواحی ساحلی و دامنه‌های کوهستانهای پیرامون آن- «برادران و یاران و پیروان واقعی ما خواهند بود...» قلوب ایشان محب ما و مبغض دشمنان ماست، و هم ایشان سکandar این سفینه در غیبت امام‌اند.^{۳۳}

پی‌نوشتها:

۱. مشخصات کتابشناسی اصل این مقاله چنین است: Hourani, Albert, "From Jabal Amil to Persia", in *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. XLIX, part 1, London, University of London, 1986, pp. 133-140.

در تهیه این مقاله بیشترین سپاس را از پروفیسور ویلفریدمادلونگ، دکتر حسین مدرسی طباطبایی و آقای محمدمطار دارم که انتقادات و پیشنهادهای سودمند خود را از من دریغ نداشتند، و منابعی را برای این تحقیق معرفی کردند که جز در صورت یادآوری ایشان بدانها راه نمی‌بردم.

۲. نگاه کنید به مقاله ذیل مدخل ابوذر غفاری در **دایرةالمعارف اسلام** (طبع دوم)، صص ۱۱۴-۱۱۵، به قلم Robson. و نیز محمدالخرعاملی، **امل الامل فی تراجم علماء جبل عامل** (بغداد، ۱۳۸۵/۱۹۶۵)، ج ۱، ص ۱۳؛ محسن الامین [العالمی]، **خطط جبل عامل** (بیروت، ۱۹۸۳)، ص ۸۳.

۳. ترجمه فرانسوی سفرنامه ناصر خسرو با این مشخصات: Nassiri Khosrau, *Sefer- nameh*, French tr. C. Schefer (Paris, 1881), 47.

۴. محمد بن جبیر، رحله، به تصحیح م. ی. دخویه (لیدن/لندن، ۱۹۰۷)، ص ۳۸.

۵. یاقوت بن عبدالله الحموی، **معجم البلدان** به تصحیح اف. «وستنفلد» (لایپزیگ، ۱۸۶۷)، ج ۲، ص ۳۰۷.

۶. برای نمونه نگاه کنید به شرح حال تقی‌الدین بن نجم‌الحلی در **امل الامل**، ج ۲، ص ۴۶، و شرح حال عزالدین حمزه بن علی الحسینی الحلی در همانجا، صص ۱۰۵-۱۰۶، و نیز شرح حال عمر بن احمد بن العدیم در **زبدة الحلب** من تاریخ حلب به تصحیح سر دهان، ج ۲ (دمشق، ۱۹۵۴)، صص 293-293.

۷. خطط، ۱۸۲ و بعد از آن.

8. R. Dussaud, *Topographie historique de la Syrie et medieval* (Paris, 1927); M. Gaudetroy- Demombynes, *La Syrie a l' époque des Mamelouks* (Paris, 1923), 70, 74, 246; J. Sourdel- Thominé, "Inscriptions arabes de Karak Nuh", *Bulletin d'Etudes Orientales*, 13, 1949- 51, 71-84.

۹. خطط، ۱۳۴.

۱۰. همانجا، ۷۷-۷۸.

11. H. Laoust, *Essai Sur les doctrines sociales et politiques d'Ibn Taymiyya* (Cairo, 1939), 36-7, 97.

۱۲. محسن الامین العاملی، **اعیان الشیعه**، ۵۷ جلد (دمشق بیروت، ۱۹۳۵-) ج ۳۷، صص ۳۶-۴۹؛ **امل الامل** ج ۱، صص ۱۸۱-۱۸۳؛ عبدالله افندی الاصفهانی، **ریاض العلماء**، ۵ جلد (قم، ۱۴۰۱-۱۹۸۰-۱۹۸۱)، ج ۵، صص ۱۸۵-۱۹۱؛ یوسف البحرانی، **لؤلؤة البحرين** (نجف، ۱۳۸۶/۱۹۶۶-۶۷)، ج ۴۳-۱۴۸. برای تحقیق در اهمیت کار او، و پیروانش نگاه کنید به: N. Calder, "Zakat in Imami Shi'i jurisprudence, from the tenth to the sixteenth century A.D.", BSOAS, XLIV, 3, 1981, 468-80, and "Khums in Imami Shi'i jurisprudence from the tenth to the sixteenth century, A.D.", BSOAS, XLV, 1, 1982, 39-47.

- برای یافتن اطلاعاتی در باره شاگردان وی نیز نگاه کنید به: آقا بزرگ الطهرانی، **الذریعه الی تصانیف الشیعه** ج ۱ (نجف ۱۳۵۵/۱۹۳۶)، صص ۲۳۶ و بعد از آن.
۱۳. **اعیان الشیعه**، ج ۳۳، صص ۲۲۳-۲۹۶؛ **امل الامل** ج ۱، صص ۸۵-۹۱؛ **ریاض العلماء**، ج ۲، صص ۳۶۵-۳۸۶، علی بن محمد الجبل العاملی، **الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور** (قم، ۱۳۹۸/۱۹۷۷-۷۸)، ج ۲، صص ۱۴۹-۱۹۹، **لؤلؤة البحرين**، صص ۲۸-۳۶.
14. J. Aubin, "La politique religieuse des Safavides" in *Colloque de Strastourg, Le Shi, isme imamite* (Paris, 1970), 235-44.
۱۵. **ریاض العلماء**، ج ۴، صص ۲۸۰-۲۸۳؛ **امل الامل**، ج ۱، صص ۱۲۲؛ **محمدباقر الخوانساری**، **روضات الجنات** به تصحیح الف. اسماعیلیان (قم، ۱۳۹۰-۱۹۷۰/۷۲)، ج ۴، صص ۳۵۶-۳۵۹.
۱۶. نگاه کنید به مقاله ذیل الکرکی (Al-Karaki) در **دایرةالمعارف اسلام** (طبع دوم)، ج ۴، ص ۶۱۰ به قلم ویلفریدمادلونگ، و نیز **ریاض العلماء**، ج ۳، صص ۴۴۱-۴۶۰؛ **امل الامل**، ج ۱، صص ۱۲۱-۱۲۲؛ **اعیان الشیعه**، ج ۴۱، صص ۱۷۴-۱۷۸.
17. Madelung, 610; H. Modarressi Tabātabāi, *Kharāj in Islamic law* (London, 1983), 165, H.M. Tabatabāi, *An introduction to Shi'i Law* (London, 1984), 50; S.A. Arjomand, *The Shadow of God and the Hidden Imam* (Chicago, 1984), 132 f; E. Glassen, "Schah Isma'il I und die Theologen seiner Zeit", *Der Islam*, XLVIII, 1972, 254-68.
- برای تحقیق در شرایطی که کرکی در آن از مشروعیت خراج دفاع می‌کرده، و نیز آرای مخالفان وی، نگاه کنید به: W. Madelung, "Shiite discussions on the legality of the Kharaj" in R. Peters ed., *Proceedings of the Ninth Congress of the Union Européenne des Arabisants et Islamisants* (Leiden, 1981), 193-202.
- برای بررسی پیرامون آثار کرکی، و نیز نفوذ وی بر شاه طهماسب، نگاه کنید به: A.K.S. Lambton, *State and Government in medieval Islam* (Oxford, 1981), 266-77.
18. Arjomand, 122 f; J. Aubin, "Etudes Safavides, I. Shāh Ismā'il et les notables de l'Iraq persan", *Journal of the Economic and social History of the Orient*, II 1959, 37-81.
19. Arjomand, 137.
۲۰. **الدر المنثور**، ج ۲، صص ۱۹۹-۲۵۹.
۲۱. **اعیان الشیعه**، ج ۲۷، صص ۲۲۶-۲۷۰؛ **امل الامل**، ج ۲، صص ۷۴-۷۷؛ **لؤلؤة البحرين**، صص ۲۳-۲۸.
۲۲. **ریاض العلماء**، ج ۵، صص ۸۸-۹۷؛ محمد امین الحبی، **خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر** (قاهره، ۱۲۸۴/۱۸۶۷-۱۸۶۸)، ج ۳، صص ۴۴۰-۴۵۵؛ **لؤلؤة البحرين**، صص ۱۶-۲۲.
۲۳. **اعیان الشیعه**، ج ۲۷، صص ۲۱۳-۲۱۴؛ **ریاض العلماء**، ج ۵، صص ۱۳۲-۱۳۳؛ **امل الامل**، ج ۲، صص ۷۹-۸۰.
۲۴. **ریاض العلماء**، ج ۴، صص ۴۱۷-۴۲۰؛ **اعیان الشیعه**، ج ۳۹، صص ۱۶۶-۱۶۷.
۲۵. نگاه کنید به مقاله ذیل مدخل الخربن یزید از **دایرةالمعارف اسلام** (طبع دوم)، ج ۳، ص ۵۸۸، به قلم M.J. Kister.
۲۶. و نیز مقاله ذیل مدخل الحرا العالمی در **دایرةالمعارف اسلام** (طبع دوم)، ج ۳، صص ۵۸۸-۵۸۹؛ **اعیان الشیعه**، ج XLIV صص ۵۲-۶۴؛ **امل الامل** ج ۱ مقدمه، صص ۸-۶۶ و نیز صص ۱۵۴-۱۵۶.
۲۷. **اعیان الشیعه**، ج ۲۶، صص ۲۳۵. داستان هیزم جمع کردن شهید ثانی در **الدر المنثور** ج ۲، ص ۱۵۵، از قول خود شهید نقل شده است.
۲۸. خلاصة الاثر، ج ۳، ص ۴۴۳.
۲۹. **امل الامل**، ج ۱، صص ۱۱ و بعد از آن.
۳۰. این آیه که در اصل انگلیسی مقاله از ترجمه انگلیسی آربری از قرآن کریم، تحت نام The Koran interpereted (London, 1955) نقل شده است آیه ۲۴ از سوره مائده به حساب آمده، در حالی که در قریب به اتفاق قرآنهای مترجم یا غیر مترجم در دسترس این بنده، بخشی از آیه ۲۱ سوره مائده بوده است. - م.
31. A.J. Arberry, 17:1.
32. Arberry, 14:37.
۳۳. **امل الامل**، ج ۱، صص ۱۵-۱۶.